

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

### بسم الله الرحمن الرحيم

امروز چند کلمه‌ای خارج از بحث و به طور کلی راجع به مطالب و مسائلی که با آنها اشتغال داریم صحبت کنیم. گرچه رفقا می‌دانند و روش ما را در این مدت سنجیدند و آزمودند ولی از باب تکرار و تذکر، خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنیم. و این موضوع در طول بحث‌هایی که در پیش داریم و مباحثاتی که داریم، باید همیشه مورد توجه قرار بگیرد و آن کیفیت مباحثات ماست و در عبارتی جامع‌تر، ارائه مبانی و افکار در سطح کلی است چه به صورت بحث و چه به صورت صحبت‌های متفرقه و جلسات و یا نوشتجاتی که بوده و ان‌شاءالله خواهد بود.

به طور کلی مکتب ما مکتب تشیع است و در مکتب تشیع اصل و اساس و محوریت برحقیقت است و این محوریت برحقیقت، اصل است. اگر حقیقی غیر از علی بود پیغمبر می‌بایست آن حق را به مردم ارائه می‌داد، غیر از علی حقیقی نیست و وجود هم ندارد.<sup>۱</sup> بنا در مکتب تشیع بر روابط نیست بلکه بر ضوابط است. آن ضابطه هر چه می‌خواهد باشد، باید ضابطه باشد. و شیعه امیرالمؤمنین به آن کسی گفته می‌شود که به دنبال حق باشد نه به دنبال شخص. حق هر جا بود در آنجا علی علیه‌السلام در آن موقع و موقف حاضر است. اگر انسان با یک فرد سنی برخورد کند به عنوان اینکه این فرد، سنی است و به او از این جهت که سنی است بی‌اعتنایی کند باید بداند در آن هنگام، علی در کنار او نیست. سنی است که باشد. آیا این عملی که انجام می‌دهد مورد رضای علی هست یا نیست؟ این مهم است. همین‌طور نسبت به سایر موارد و سایر اموری که با او ارتباط دارد.

ما امیرالمؤمنین را امیرالمؤمنین می‌دانیم، یعنی امیر بر مؤمنین. چون اسم امیرالمؤمنین - همان‌طور که رفقا مطلع هستند - فقط مختص بر علی ابن ابی طالب است و هیچ کدام از ائمه جایز نیست که این لقب را بر آنها حمل کنیم،<sup>۲</sup> یعنی وقتی امام زمان (عجل الله فرجه) ظهور می‌کنند با اینکه حضرت الآن که حکومت باطن بر همه کائنات دارد، اگر حکومت ظاهر هم نصیب آن حضرت شود، اطلاق امیرالمؤمنین بر آن حضرت حرام است. فقط و فقط باید بر یک شخص اطلاق شود و آن هم علی ابن

<sup>۱</sup> رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۵۹ و تفسیر المیزان ج ۴، ص ۱۶۶ و ج ۶، ص ۳۱۷ طبع دارالکتب الاسلامیه.

<sup>۲</sup> رجوع شود به امام شناسی، ج ۲ ص ۳۵ و ج ۱۸، ص ۲۲۹ و اسرار ملکوت، ج ۳ ص ۲۶۶ تا ۲۶۸.

ابی طالب علیه السلام است. این را همه می دانید.

چرا امیرالمؤمنین، امیر بر همه مؤمنین است؟ آیا ما هم مثل بقیه دنبال شخصیت پرستی هستیم؟ حالا چون امیر المؤمنین داماد پیغمبر است و چون شوهر حضرت زهراست و به او ظلم شده و مظلوم واقع شده است، بر سرمان بزنیم؟! یا اینکه نه، ما آن وجود حقّ و حقیقی را در این تشخصّ تمام می بینیم. وجودی است که از نظر تحقق به حقیقت، در همه تشانات عالم وجود، آن وجود ذره‌ای از کثرات و تخیلات و توهمات در او راه ندارد. در هر کجا این مسأله مشاهده شود در آنجا ما می بینیم پای امیرالمؤمنین در کار است. وقتی که ما حالات آن حضرت را نگاه می کنیم می بینیم که در همه موارد آن حضرت در عالم حقیقت خودش مستغرق است و هیچ تنازل نمی کند، هیچ از آن مرتبه حقیقی تنازل نمی کند و به مراتب دیگر گر چه شائبه تلون به لون دینی و ارتباط با خدا داشته باشد ولی آن وجود حقیقی و واقعی خود را فدای آن تلون‌ها و فدای آن مسائل نمی کند. آیا امیرالمؤمنین بعد از پیغمبر می توانست با کلک و با رندی حکومت را از آنها بگیرد یا نمی توانست؟ می توانست یا نمی توانست؟ با کلک و رندی و حزب درست کردن و افراد را جمع کردن می توانست ابوبکر را پایین بکشد یا نه؟

در آن نامه‌ای که معاویه می نویسد، حضرت در جواب می فرماید که: **وَ اللَّهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي وَ لَكِنَّهُ يَغْدِر...**<sup>۱</sup> این کلمه "یغدر" خیلی عجیب است. معاویه زرنگ‌تر از من نیست او حقه‌باز است، یغدر یعنی حقه‌باز، یعنی متقلب است، یعنی کلک است. من اهل کلک نیستم. من آدمی نیستم که قرآن را سر نیزه کنم. او قرآن را سر نیزه می کند و مسائل را هم پیش می برد. معاویه و عمرو عاص، پیش بردند و قرآن را وسیله برای ایستادن در جلوی حقّ قرار دادند. توجه می کنید چه می خواهم بگویم و پشت این مطلب چه چیزها نهفته است؟ قرآن را سپر قرار دادند و پشت این قرآن، برای رسیدن به امیال شیطانی‌شان و برای رسیدن به دنیای‌شان موضع گرفتند. آیا ما این چنین نیستیم؟ من به خودم دارم نگاه می کنم در ارتباطات خودمان، در کارهای خودمان، در رفتار خودمان، آیا ما خود را پشت مظاهر واقع نمی کنیم تا بتوانیم به آن مطالب و منویات برسیم؟ امیرالمؤمنین می گوید من قرآن را بالای نیزه نمی کنم، می خواهد شکست بخورم و یا شکست نخورم. من آب را به روی لشگر معاویه نمی بندم تا اسب‌های اینها تشنه بشوند و از حرکت بیافتند و بر آنها غلبه کنم، من این کار را نمی کنم. با اینکه هدف،

---

<sup>۱</sup> نهج البلاغه خطبه ۲۰۰

هدف مقدّسی است. هدف مقدّس حضرت، از بین بردن معاویه و رسیدن به حکومت شام و حکومت شام را در اختیار گرفتن است که بالاترین هدف همین است. مگر غیر از این است؟ بالاتر از این دیگر چه می‌خواهی؟ حاکمی مثل امیرالمؤمنین، حکومتی مثل حکومت آن حضرت، دستوراتی مثل دستورات خود حضرت، - کور از خدا چه می‌خواهد - مردم دیگر چه می‌خواهند؟ دستور خدا در اینجا چیست؟ آیا دستور خدا این است که مردم شام را ول کن و بگذار به حال خودشان باشند؟ معاویه هر غلطی می‌خواهد بکند بگذار بکند؟ هر حکومتی می‌خواهد راه بیندازد بگذار راه بیندازد؟ هر جنایتی می‌خواهد بکند بگذار بکند؟ بعد هم یزید بیاید و او هم به همین کیفیت ادامه بدهد. سگ بیاورد، میمون بیاورد، بساط شراب درست کند و حکومتی راه بیندازد مثل آنچه که شما الان در غرب و اروپا مشاهده می‌کنید. عرق و ورق و ..

امیرالمؤمنین می‌گوید من می‌خواهم این حکومت را از شما بگیرم و به جای شراب نماز بیاورم، حج بیاورم، مبانی اخلاق بیاورم، تکامل بیاورم، اجتماعات و روابط شخصی و عمومی و اساس عدل و داد بیاورم اما مشروط به اینکه قرآن را سر نیزه کنم و مشروط به اینکه همان‌طور که آنها کلک زدند من هم کلک بزنم! حضرت می‌فرمایند: اینکه مشروط به بستن آب باشد را نمی‌خواهم اگر چه هیچ‌کس هم نمی‌داند. چون لازم نیست بمیرند همین که با بستن آب بر افراد ضعف پیدا شد لشکر بر آنها غلبه کند، کسی را هم نکشند و من صاف حکومت را بگیرم. می‌توانست یا نمی‌توانست؟ حضرت گفتند برقراری حکومت اسلامی برای من و از بین بردن این چیزها و جایگزینی عبادات به جای آنها نمی‌ارزد به اینکه من آب را بر آنها ببندم!!! ببینید حضرت کجا می‌رود؟ ما کجاییم و او کجاست؟ یعنی آب را ببندم وقتی مردم مستأصل شدند من هم بر آنها غلبه کنم. توضیحاتی زیادی در این زمینه داده‌ایم و مواردی را هم الی ماشاءالله بیان کرده‌ایم.<sup>۱</sup>

آن امیرالمؤمنین، آن امام حسن، آن امام حسین، همه چهارده معصوم، همه روششان واحد، مسیرشان واحد، افکارشان واحد، طرز فکرشان واحد، و همه بر یک و تیره، بدون کمترین حرکتی بدون کمترین بالا و پایین و پس و پیشی می‌بینیم که این روش و مسیر را دارند انجام می‌دهند. ادراک این مطلب کار کردن می‌خواهد تا اینکه این مسأله را دریابیم. به همین راحتی نیست

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۱۳۵ به بعد

به همین راحتی مسأله پیدا نمی‌شود. کار می‌خواهد، زحمت می‌خواهد، خون دل می‌خواهد، مطالعه می‌خواهد، تدبیر می‌خواهد، درک کلمات بزرگان و اولیاء الهی می‌خواهد، درک عرفا را می‌خواهد.

این مسأله بی‌جهت و همین‌طوری برای انسان حاصل نمی‌شود. بالاخره بزرگان و اولیاء در این زمینه زحماتی کشیده‌اند تا بتوانند این مسیر را و این مکتب را با این دیدگاه و با این بینش به گوش افراد برسانند. سایر دیدگاه‌ها هم به صورت کپی و هم به صورت زیراکس وجود دارد. الحمدلله، سایر مواضع وجود دارد مثلاً به هر راهی برو تا به مطلب برسی، هر کاری می‌خواهی بکن تا تو را به مقصود برساند، برای رسیدن به مطلوب هر چیزی را می‌توانی انجام بدهی، قابل توجیه هست. این حرف‌ها همیشه بوده است. یک فرقی باید اینجا باشد و یک مسأله‌ای باید در اینجا وجود داشته باشد که طبعاً در سایر موارد شما مشابهش را نمی‌بینید.

شما الان می‌گویید که معاویه در آن زمان عجب پدر سوخته‌ای بوده، عجب آدم حقه بازی بوده است. مگر معاویه چه کرد که حقه باز بود؟ نماز بود که می‌خواند، بیچاره - روزه را که ظاهراً می‌گرفت، حالا در باطن می‌خورد آن را که خدا خودش می‌داند ولی ظاهراً جلوی افراد روزه می‌گرفت، بالای منبر می‌رفت و نماز جمعه هم می‌خواند، حج هم انجام می‌داد، این کارها را انجام می‌داد. چرا ما به او می‌گوییم حقه باز؟ مگر این چه گناهی کرده که باید به او بگوییم آدم عوضی، متقلب، ریاکار، دروغگو، حقه باز، مگر او چه کار کرد؟ تارک نماز که نبود، نمازش را می‌خواند، حالا مگر ما گناه نمی‌کنیم؟ مگر همه ما معصوم هستیم؟ مگر ما گناه نمی‌کنیم؟ ها؟ این معاویه چه کار کرد که در مقابل علی علیه‌السلام ایستاد؟ اما ما چطور؟ آیا ما در مقابل حق نایستادیم؟ ایستادیم یا نایستادیم؟ **بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ الْقِيَامَةِ**، ۱۴ معاویه در مقابل علی ایستاد. حق نداشت در مقابل علی حرف بزند، در مقابل کسی که پیغمبر او را به عنوان امام معرفی کرده بود؛ بایستد. اما علی فقط همان است در آن زمان، یعنی در این زمان علی وجود ندارد؟ علی در این زمان کیست؟ پسرش امام زمان (ارواح‌نفاذ). و السلام، همین و بس<sup>۱</sup>. اینها پسران علی هستند. آن علی، در آن زمان بود و علی این زمان، فقط امام زمان است. امام زمان که الان هست آیا ما در مقابل او نایستادیم؟ آیا الان پرونده ما پیش امام زمان سفید است؟ سفید است؟

خوش بود گر محک تجربه آید به میان \*\*\* تا سیه روی شود هر که در او غش باشد<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت ج ۳ ص ۱۴۴ تا ۱۴۷.

<sup>۲</sup> دیوان حافظ رضوان الله علیه غزل ۱۵۹ طبع دکتر غنی.

امیرالمؤمنین چرا معاویه را یک جرثومه فساد نشان می‌دهد؟ چون معاویه در قبال حق ایستاد. معاویه با ترفند، با ظاهر سازی، با پیراهن عثمان و مطالبه دم عثمان آمد. حرف‌های خوب و قشنگ هم می‌زد: **و لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا** الإسراء، ۳۳ راست هم می‌گفت. می‌گفت: عثمان مظلوم کشته شده است، او را کشتند و من هم ولی دم او هستم، یا الله!! به علی می‌گویند که کشته‌ها عثمان را تسلیم کن. حالا غیر از اینکه تهمت می‌زد، می‌گفت خودت هم جزو کشته‌ها هستی، حالا این دیگر بماند، می‌گفت آنها را تسلیم کن تا من قصاص کنم. الآن معاویه زیر چتر این آیه قرآن خودش را مخفی کرده برای اینکه بتواند در مقابل حق ایستد. او که نمی‌تواند پشت اشعار جاهلیت عرب و عاشقانه امرؤالقیس خودش را مخفی کند چون مردم از او نمی‌پذیرند. آن که بخواهد با امیرالمؤمنین دربیافتد و مقابله کند پشت آیات قرآن، خودش را مخفی می‌کند، خودش را پشت کتابت وحی قایم می‌کند، پشت پیراهن عثمانی که عثمان مسلمان بود خودش را مخفی می‌کند. پشت اینها می‌آید تا بتواند در مقابل علی ایستد و بتواند در مقابل منطق امیرالمؤمنین ایستد. ایستاد و غلبه کرد و مردم را فریفت. اگر نمی‌فریفت که لشگر شام نمی‌آمد! فریفت که لشگر شام را راه انداخت. همین نماز را این طرف امیرالمؤمنین می‌خواند نگاه می‌کنید آن طرف هم معاویه، همین نماز را می‌خواند و پشتش صف کشیده‌اند. این روزه را علی می‌گیرد و آن روزه را معاویه هم می‌گیرد. می‌بینید این با نماز به جنگ صاحب نماز و با روزه به جنگ صاحب روزه و با قرآن‌های بر سر نیزه رفته به جنگ قرآن ناطق می‌آید. غلبه هم می‌کند، اگر غلبه نمی‌کرد که حکومت دست عمرو عاص و معاویه نمی‌افتاد. هجده ماه چنگ صفین طول می‌کشید، می‌بینید که امیرالمؤمنین دست خالی با این همه کشته به کوفه برگشت. دو باره صحبت کنیم، منبر برویم، خطبه بخوانیم، تجهیز جیوش کنیم. بالاخره حضرت برگشت.

نشان دادن منطق و راه و روش امیرالمؤمنین، کار کیست؟ کار کسانی است که آنها به همان روح و نفس و جان ولایت دسترسی پیدا کرده‌اند. کار اولیای الهی است. اولیای الهی هم هر مشهدی قنبر چغندر و شلغم فروش که نیست. حساب دارد، کتاب دارد، قاعده دارد، ملاک دارد، میزان دارد، معرفت به خدا دارد. توجه کردید؟ همین‌طور به راحتی کسی نمی‌تواند هر چیز هست به خودش نسبت بدهد. وقتی آنها این مطالب را بیان می‌کنند انسان باید مطالب آنها را بگیرد و آن مطالب را توضیح دهد، تفسیر کند، شرح کند و با آن راه و منش، مسأله را برای کسانی که نمی‌خواهند الاغ و گاو بمانند و نمی‌خواهند همین‌طور حیوان بمانند بیان کند. آنهايي که می‌خواهند این مغز را به کار بیندازند و

می‌خواهند ببینند غیر آنچه را که شنیده‌اند چه چیز دیگری است؟ هرچه بود شنیدیم، هر چه بود فهمیدیم از این آقا و از آن آقا. هر چه داشتند روی دایره ریختند و مسأله را بیان کردند که قضیه چیست، مطلب چیست و مسأله چیست؟

من وقتی که در کتاب اجتهاد و تقلید<sup>۱</sup> راجع به جریانی که آن شخص به مشهد آمده بود و با مرحوم آقا راجع به اماکن موقوفه صحبت می‌کرد، می‌نوشتم یک مرتبه برای خودم این شبهه پیدا شد، الآن که دارم این مطلب را می‌نویسم آیا جامعه علمی ما پذیرش و قبول این را دارد یا ندارد؟ واقعاً خیلی جای سؤال هست. به حسب ظاهر شما نگاه می‌کنید که وقف مسائل خاص خودش را دارد، وقف عام داریم و وقف خاص داریم. وقف عام را نمی‌شود به راحتی در آن تصرف کرد. و از آن طرف، قضیه امام رضا علیه السلام هست.

ما چه تصویری از مسأله ولایت داریم؟ مَا تُودِي بِشَيْءٍ وَ لَمْ يَنَادِ بِشَيْءٍ كَمَا تُودِي بِالْوَلَايَةِ<sup>۲</sup>. آیا قضیه زیارت امام رضا علیه السلام مثل قضیه زیارت عمه و خاله است؟ یا مثل رفتن به قبرستان و برگشتن است؟ من وقتی که صحبت این دو نفر را در آن روز مشاهده می‌کردم می‌دیدم که مرحوم آقا در صدد این بودند که مسأله خصوصیات و شخصیت و شئون امام رضا علیه السلام را به نحوی تجلّی و تبلور بدهند که همه بتوانند از يك همچنين مقام و يك همچنين افقی بهره‌مند شوند. وقتی این مسأله را مشاهده می‌کردم آن فرد مخاطب با اینکه يك عالم ظاهری و معروف در طهران بود، اصلاً این مسأله را نمی‌فهمد. امام رضا را يك آدم عادی بسیار خوب و امام خوب می‌داند که مأمون، حضرت را شهید کرد. ما هم به آنجا می‌رویم و عرض ارادتی می‌کنیم. و زیارت "السلام عليك يا امين الله في ارضه و حجتة على عبادك اشهد انك جاهدت... " را می‌خوانیم. و ثواب زیارت را درك کرده‌ایم و حضرت هم که فرمودند: هر که بیاید به زیارت من، من در قیامت او را شفاعت می‌کنم<sup>۳</sup>. تمام شد و رفت.

تا به حال دیده‌اید بعضی‌ها مشهد که می‌آیند می‌گویند برویم خدمت حضرت و عرض ادبی بکنیم. عرض ادب چیست؟ من معنای عرض ادب را نمی‌فهمم. آخر عرض ادب، یعنی آقا: سلام عليك مرحمت عالی زیاد، حال شما خوب است، لطف دارید، کسالت ندارید، گرفتاری ندارید؟ حالا

<sup>۱</sup> رساله اجتهاد و تقلید ص ۴۲ تا ۴۶؛ تفسیرالمیزان ج ۳ ص ۳۹۴ ذیل آیه ۹۶-۶۷ آل عمران، بحث روانی.

<sup>۲</sup> اصول کافی، ج ۲ ص ۱۸؛ معاد شناسی، ج ۳ ص ۲۴۸؛ امام شناسی، ج ۱ ص ۱۴۱.

<sup>۳</sup> جهت اطلاع بر ثواب زیارت امام رضا علیه السلام رجوع شود به کتاب روح مجرد ص ۲۵۲ به بعد.

شاید این بندگان خدا در عالم خودشان حرف بدی نزده باشند. بالاخره عرض ادب برای آنها این است که انسان به یک بزرگی عرض حال کند. اما من نمی‌فهمم عرض ادب کردن پیش امام یعنی چه؟ آدم وقتی که زیارت امام می‌رود نمی‌خواهد بگوید: سلام علیکم، حال شما خوب است، آقا آدمم ... می‌رود به زیارت که بگوید: من نیستم، من فانی هستم، من نابود هستم، من محو هستم، من وجودی ندارم، من هر چه دارم ریختم. این مطالب را وقتی که خدمت امام علیه السلام می‌رویم باید مطرح کنیم، نه اینکه بگوییم: آقا سلام علیکم و بعد یک زیارتی و دعایی بخوانیم و ثوابی ببریم و خلاصه بگوییم داخل کیسه ما یک چیزی بگذارید. باید بگوییم: من آمده‌ام اینجا که خودم را در این ولایت غرق کنم و همه وجودم را به پای این مسأله بریزم و خود را خالی و تهی کنم و صفر بشوم و هیچ شائبه‌ای از شوائب وجود در من نباشد، آمده‌ام اینجا که این کار را بر سر من بیاوری ای امام رضا. و این مسأله را برای من حاصل کنی. عرض ادب، عرض ادب!!! شاید آن بندگان خدا در عالم خودشان یک چیزی دارند.

وقتی مرحوم حداد رضوان الله علیه می‌فرماید: همه نزد ائمه می‌روند و می‌گویند: بده، ما می‌رویم و می‌گوییم بگیر<sup>۱</sup>. معنای بگیر، یعنی هر چه داریم بگیر تا برسیم و بشویم صفر، صفر مثل میت. این معنا باید باشد. وقتی کسی یک همچنین معنایی را از حقیقت امام علیه السلام دریابد چطور می‌تواند فتوا بدهد به اینکه مکان زائر ضیق باشد و جای زائر تنگ باشد و نتوانند زیارت کند و در رفت و آمد در عسرت باشند و برای آنها رفاه نباشد. امام برای دو نفر داخل مشهد و نیشابور که نیست! از تمام عالم باید به زیارت امام رضا علیه السلام به مشهد بیایند. حالا تمام زمین و سایر ملا اعلی که ما خبر نداریم.

باید جا و مکان باشد تا همه بتوانند بیایند و از امام این فیض را به اندازه سعه وجودی خودشان کسب کنند. توجه کردید؟

وقتی که این مسأله را در آن کتاب می‌نوشتم، گفتم مردم پذیرش ندارد که ندارد. من باید وظیفه‌ام را انجام دهم. آنکه نمی‌پذیرد بگوید آقا دارد بی خود می‌گوید، هذیان می‌گوید. بگذار بگوید. این آقا دارد لاطائلات می‌گوید. این حرف‌ها چیست. مگر حرمت وقف را به خاطر استحباب زیارت می‌شود شکست؟ بگذار هر چه می‌خواهند بگوید.

---

<sup>۱</sup> روح مجرد ۲۶۹.

آن عالم به پدر ما خندید و مطلب را نپذیرفت. هزار نفر به من بخندند طوری که نمی‌شود. اما من حرف خودم را زدم. آن کسی که اینجایش خبری است یک روزی این مطلب را برمی‌دارد و استفاده می‌کند و آن کسی که مخ ما فیه است می‌گوید این آقا هذیان می‌گوید، این آقا لاطائلات می‌گوید، بگذار بگوید. این آقا هجویات می‌گوید، بگذار بگوید. من نمی‌توانم از آنچه را که در مسیر بزرگان درک کردم و به آن رسیدم، کوتاه بیایم. -البته در قالب فنی و علمی این مسائل مطرح است - حالا کسی نمی‌خواهد بفهمد، نفهمد اصراری نیست. مگر همه افراد قرار است در یک سطح باشند؟! همه افراد قرار نیست در یک سطح باشند، اگر همه افراد در یک سطح بودند بعد از پیغمبر فقط چهار نفر برای علی باقی نمی‌ماند و همه می‌آمدند<sup>۱</sup>. پس همه افراد در یک سطح نیستند، یک هفته که گذشت سه نفر دیگر آمدند و شدند هفت تا، هفته دوم چهار نفر، هفته بعد گذشت، گذشت، گذشت، کم کم آمدند و گفتند: یا علی غلط کردیم، یا علی اشتباه کردیم، یا علی ما را ببخش، یا علی عقل ما نرسید، شعور ما نرسید. حضرت گفتند: عیب ندارد حالا ما بخشیدیم.

اما آنهایی که اول آمدند چهار نفر بودند. تازه در میان آن چهار تا باز هم چه بودند!! بالا و پایین بود ولی بالاخره همین‌ها بودند. عمار صبح نیامد، عصر یا فردا آمد در روایت دارد که: جال جولة يك چرخي زد. همین عمار<sup>۲</sup>. مگر در مورد عمار نداریم که: عَمَارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ<sup>۳</sup>. هنوز عمار کاملاً خالص نشده بود. اگر خالص شده بود که يك لحظه تردید نمی‌کرد.

در زمان سابق یک جریانی پیش آمده بود که مرحوم آقا فرمودند: این جریان، جریانی بود که همه خودشان را امتحان کنند دستشان را این جوری کردند و فرمودند: چند نفر ماندند. آن کسانی هم که بودند فکرشان جای دیگری بود.

آنها می‌گفتند: خوب است که این طوری بشود؟ آخر تو که اینجایی دیگر برای چه می‌گویی خوب است که این طوری بشود؟! تو که اینجایی! اگر اینجایی پس برای چه می‌گویی آن طوری بشود!! اگر فردا آن طوری بشود آن موقع چه می‌شود؟. فقط ظاهر اینجاست.

می‌گفتند: اینها بحث‌های تقلیدی است، اینها بحث‌های سیاسی است. این فرد، این را گفت

---

<sup>۱</sup> الاختصاص ص ۶ و ص ۱۰. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت ج ۱ ص ۲۲۲.

<sup>۲</sup> همان مصدر.

<sup>۳</sup> منتهی الامال ج ۱ ص ۹۲؛ امام شناسی ج ۲ ص ۲۵.



و آن فرد، آن را می‌گفت. این مطلب به این دلیل باطل است و آن مطلب به همین دلیل درست است. بعداً هم چه در می‌آید؟ بعداً نتیجه صحبت این می‌شود که تفریق بین صلوات گرچه سنت رسول الله بوده ولی چون الان شعار شیعه است، و لو اینکه مخالف با سنت رسول خدا است جمع می‌کنیم<sup>۱</sup>. این نتیجه کل این بحث‌ها می‌شود. توجه کردید؟ نتیجه‌اش این است. یک موردش را گفتم و بقیه بماند.

آن چیزی که ما وظیفه داریم بگوییم این است که ما باید بینیم فهم امام و مطلب امام علیه السلام چیست؟ و السلام. با این چیزها نباید کار داشته باشیم. حالا این مطلب به هر جایی رسید که رسید و به هر نکته‌ای که رسید، رسید. با موارد سایر افراد موافق بود فیها، موافق نبود که نبود. آقایان برای ما وحی نمی‌آورند. مطالب آقایان برای ما موجب یقین و موجب علم نیست. آنچه که ما متعبد به قبول هستیم، فقط و فقط کلام چهارده نفر است که منشأ و اصل برای این مطلب است.

وقتی بنده کتاب اجماع را نوشتم خیلی موجب اعتراض آقایان شد که آقا شما آمده‌اید مطلبی را گفته‌اید که بر خلاف سنت ۱۲۰۰ ساله است!! گفتم: اصلاً من می‌خواهم مطلبی بگویم بر خلاف سنت ۱۲ میلیون ساله، چه می‌فرمایید؟! این که ۱۲۰۰ ساله است.

این می‌شود زدن، به این زیراکس زدن می‌گویند. شیعه کپی نمی‌زند، شیعه می‌فهمد قضیه چیست؟ مطلب چیست؟

مرحوم پدر ما می‌فرمودند: ما رفتیم نجف که - حالا تعبیری که ایشان می‌آوردند من نمی‌آورم من تعبیر دیگری می‌آورم - نفهم نمایم، ایشان تعبیر دیگری آوردند. می‌گفتند: ما به نجف رفتیم که خودمان بفهمیم که چه کسی هستیم؟ به ما گفتند که آقا سید محمد حسین، درویش است، صوفی است، به دنبال این و آن است...<sup>۲</sup>.

ایشان به یکی از همین اقوام می‌گفتند که آن آقا می‌گفت: در منزل ما می‌گویند که شما دنبال مطالب صوفیه هستید! گفتند: آقای فلانی - نگذاشتند صحبتش را ادامه بدهد - ما وقتی به نجف رفتیم دو تا پنبه گرفتیم و یکی دیگر را هم در این گوشمان فرو کردیم و بعد شروع کردیم به درس خواندن، بعد فهمیدیم که چه کسی هستیم؟ بعد هم که به ما گفتند: آقا برو ایران، بار را بستیم و به ایران آمدیم<sup>۳</sup>. کسی هم نمی‌تواند حرف بزند، اول شاگرد نجف و اول طلبه نجف بود. این موضوع مشخص بود. اگر

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید ص ۳۹.

<sup>۲</sup> جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب سرالفتح ص ۳۰ تا ۳۳.

<sup>۳</sup> روح مجرد ص ۳۶.

دیگران شب‌هایشان را به چه مطالبی می‌گذرانند!!! ما معلوم بود که وضع‌مان چه طوری است و در چه حال و هوایی قرار داریم.

پس بنابراین آنچه که امروز خدمت رفقا عرض کردیم و مقداری هم طول کشید این است که انسان در بحث‌های خودش و در مطالعات خودش آن را اصل قرار بدهد، آن عبارت است از رسیدن به کلام معصوم است. این که شما به کلام معصوم برسید، این مهم است که آیا این کلام معصوم است یا نه؟ مبادا یک وقت دستتان بلغزد! مبادا یک وقت پایتان بلغزد! مبادا یک وقت در تفکر عقب بنشینید و عقب نشینی کنید و بگویید که نه حالا مثلاً... وقتی که متعهد شدید تا آخرش باید بایستید، و الاً به نتیجه نمی‌رسید، سی در صد می‌رسید، چهل درصد می‌رسید، پنجاه درصد می‌رسید. اگر می‌خواهید به واقع و اصل مطلب برسید دیگر خط قرمز نباید جلو پایتان بگذارید. باید خط قرمزی برای طلبه وجود نداشته باشد، خط قرمزی برای بحث وجود ندارد. اما اگر نه ما بیایم مطالب را یک خرده ملاحظه و این طرف و آن طرف کنیم، آن دیگر معلوم نیست که چه آش شله قلم کاری از کار دربیاید! و نسبت به رسیدن به مطلب طبعاً فاصله پیدا خواهد شد.

ان‌شاءالله امیدواریم که خداوند دست‌مان را بگیرد، هم در فکر و هم در فهم مطالب و بعد از فهمیدن مطالب، عمل به مسائل و آن اهمیتی که لازم است آن اهتمام را داشته باشیم.

این راه را بزرگان رفتند. خیال نکنیم که مطلب فقط اختصاص به الان و این موقع و این زمان دارد. بلکه در هر زمانی بوده است. در هر زمانی حوزه‌های مختلف بوده، جمعیت داشته و برای خودشان مشتری داشته است و بیا و برو داشته‌اند. اما در کنارش می‌بینیم چند نفری بودند که آنها هم همین درس‌ها را داشتند ولی شکلش فرق می‌کرد، نوعش فرق می‌کرد. در همان حوزه نجف مرحوم آسید احمد کربلایی هم درس می‌داد، در همان حوزه با آن حال و هوا مرحوم قاضی هم درس می‌داد، در همان حال و هوا مرحوم آخوند هم درس می‌داد. آخوند ملا حسین قلی ایشان هم حوزه داشت و عده خاصی شاگرد داشت. تقریرات صلاة و قضاء موجود است. توجه کردید؟ آنها هم داشتند ولی آنها از چه راهی شروع می‌کرد و در چه حال و هوایی شروع می‌کرد، ورود و خروجش نسبت به مطلب چه بود؟ آن مسأله خاص خودش را داشت. حالا آدم به فضاها و به جریانات نگاه کند، هر کس راه خودش را می‌رود. منتها انسان نباید به مسائل خرده بنگردد. راه خودش را باید برود، کار خودش را باید انجام بدهد، آنچه را که مفید است به کار بگیرد و آنچه را که می‌بیند موافق نیست به حوزه اهل خودش بسپارد. ان‌شاءالله.

سؤال: جواب حضرت، اقناعی بود نه تفهیمی؟

جواب: بله، حضرت می فرمایند: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ<sup>۱</sup> و الاً مسأله، بالاتر از این حرف هاست. کلام حضرت در اینجا این نیست که بخواهد اشاره کند، حضرت می خواهد اشاره به آن حقیقت هم بکند، یعنی وقتی که در اینجا کعبه هست، این کعبه ورود دارد، نه تنها حکومت بلکه اصلاً بر همه حقوق ورود دارد. امام رضا علیه السلام در هر جا که باشد امام رضا علیه السلام حکم وارد را دارد، غالب و حاکم نیست. فرض کنید الان بدن امام رضا را از مشهد بیاورند و در وسط تهران دفن کنند همه آن چیزهایی که آنجا هست از خانه، زندگی، محل، دکان، بایستی همه آنها تخریب شود؟ منتها پول شان را باید داد، حقوق شان را باید داد. اما جای دیگر برایشان منزل گرفت که متضرر نشوند.

تازه آن آقا این طور می گفت که اول آنها بودند و بعداً حضرت آمدند و وارد شدند. - مثل اینکه حضرت بدهکار هم شدند - مأمون ایشان را کشته است. قبلاً اینجا باغ بوده است. بگذارید آفتاب به سر زائر بخورد، حالا وقف را چه کار کنیم. ببیند شما که الآن به این مطالب می خندید چون به این مطالب آشنا هستید. مردم مبتلا هستند! طرفی که این حرف را می زد، عمامه داشت این قدر!! به زور عمامه اش را بلند می کرد، تشکیلات داشت، - و للهیکل قسط من الثمن - و طرف این طور حرف می زد که این مردم اینجا بودند که حضرت به اینجا آمدند، یعنی نمی فهمد و به اندازه این فنجان مخ ندارد! آدم چه بگوید؟ آن دریاست که دارد حرف می زند و این فنجان است. ندارد دیگر چه کارش می شود کرد؟ فقط باید به او نگاه کرد و خندید و سر تکان داد.

ما باید خیلی شاکر باشیم، خیلی باید شاکر باشیم که این مطالب را بزرگان در اختیار ما قرار داده اند. چند شب پیش جایی بودم و تنهایی برای خودم فکر می کردم. جداً با خودم می گفتم اگر نبود این مطالبی که این بزرگان در کتاب هایشان، صحبت هایشان و سخنرانی هایشان فرموده اند و این راه و روشی که نشان داده اند، الان من کجا بودم؟! من خودم را مقایسه کردم با افراد و ذملاء و اشخاصی که این طرف و آن طرف بودند. یک دفعه گفتم وای، وای! یعنی من اینجا بودم؟! یعنی نمی توانستم اصلاً تصورش را هم بکنم که یک روزی بیاید و خودم را در یک چنین موقعیتی ببینم. اصلاً برایم اعصاب

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر مصدر این حدیث رجوع شود به الله شناسی ج ۱ ص ۱۷۰.

خرد کن بود که بخوایم تصور کنیم. چه کسی اینها را به ما یاد داد؟ ما اینها را بلد نبودیم. چه کسی دنیا را به ما نشان داد؟ چه کسی اعتبارات را به ما نمایاند؟ الان شما نگاه کنید افرادی که متشبّث به کجاها شدند؟! غیر از تأسف خوردن چه کار می‌توانیم بکنیم؟

تلمیذ: در مورد خرید زمین کربلا توسط امام حسین علیه السلام که وقف زائرین شود، چگونه است؟ توسعه حرم توسط خود سیدالشهدا بوده است. آن زمین‌ها را خریدند که برای زائرین مشکلی پیش نیاید؟

استاد: این جور نبوده است. ببینید الان هم مشکلی پیش نمی‌آید. مسأله این است که حضرت آنجا را از افراد بنی اسد از همان موقع خریدند که آنها رفع ملکیت از خودشان داشته باشند. این به جای خود. اما صحبت من این است که اگر حضرت این کار را هم نمی‌کردند و این زمین‌ها، زمین آنها بود آیا نمی‌بایست حکومت اسلام این زمین‌ها را از آنها بخرد و در محدوده حرم قرار دهد و پولش را به آنها بدهد؟ حق عدم واگذاری و حق ملکیت آیا در آنجا هم باید اعمال شود یا نه؟ صحبت در این است. حضرت آمدند و این کار را انجام دادند. کار را راحت‌تر کردند که آقای با عمامه نیاید بگوید اینجا وقفی است و امام رضا بعداً آمده‌اند. خود حضرت خودشان جاده را صاف کرده‌اند. حالا اگر حضرت این کار را نمی‌کردند، طرف می‌گفت این ملک من است و زائر از دور سلام بدهد، فرض کنید ده متر هم تا قبر بیشتر فاصله ندارد می‌گوید نمی‌خواهم بفروشم. چه کار می‌کردند؟! اگر قرار بر این است که وقف تبدیل و تغییرش حرام است، سلب ملکیت شخص هم از او، حرام است. تفاوتی نمی‌کند. هر دو حرام است و حرام، حرام است دیگر. شما نمی‌توانید اختیار چیزی را از او سلب کنید و وقف را هم نمی‌توانید از آن مجرای خودش تغییر بدهید.

تلمیذ: اگر حکومت اسلامی نتواند پول را پرداخت کند می‌تواند از آن شخص باز هم مصادره

کند؟

استاد: بله می‌تواند مصادره کند، می‌تواند بگوید بلند شو برو جای دیگر، منتهی باید حقتش را داد. خود او باید این کار را انجام دهد، حالا به حکومت هم کار نداریم. در زمان شاه که حکومت اسلامی نبود، در همان زمان شاه، ولیان که استاندار مشهد بود آمد و همه را خراب کرد که خیلی هم سر و صدا پیدا شد. قاعده‌اش این است که پولشان را بدهند، یعنی امام رضا راضی نیست که شخصی خانه‌اش خراب شود. باید پولش داده شود. اما اینکه چون حکومت اسلامی این کار را نکرده است بنابراین همه آنجاها می‌شود غصبی؟! این طور نیست. وقتی که لازم است، چه به دست حکومت اسلام

باشد یا به دست غیر حکومت اسلام باشد آن وضعیت و آن موقعیت در اینجا باید محقق شود. شیخ در مکاسب در مورد ولایت بحث کرده که اگر به دست مؤمنین نشد به دست، فساق مؤمنین انجام شود. حتی مؤمنین هم نبود به دست غیر مؤمنین. یک بچه‌ای روی زمین افتاده است و از سرما دارد می‌میرد، حالا یک مؤمنی نیست آن را بردارد ولی کافر هست. باید صبر کرد تا از سرما خشک شود؟ بردار دیگر! دو دو تا چهار تا است دیگر. وقتی که ما مسأله شأن و موقعیت امام را پذیرفتیم، آن می‌شود اصل. منتهی بر اساس این اصل، باید آن امور مرتب و چیده شود و بر این اصل باید قرار گیرد. سایر مطالب بر اساس این اصل بایستی که در جای خودش واقع شود. تلمیذ: مسأله وقف فقط در مورد امام علیه السلام است یا در مورد مثلاً حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها هم هست؟

استاد: البته حضرت معصومه هم همین‌طور است، یعنی آنهایی که شاخص هستند مثل حضرت معصومه، حضرت عبدالعظیم. اینهایی که از نقطه نظر ظهور و بروز شاخص هستند، مثل حضرت ابوالفضل. حضرت ابوالفضل امام نیستند ولی آن موقعیت و مرتبه‌اش مطلب دیگری است. آنهایی که جنبه تشخص دارند و محل ارتباط مردم هستند. یا فرض کنید که شاه چراغ در شیراز، مثل حضرت معصومه در قم، مثل حضرت عبدالعظیم در طهران (شهر ری) یا حتی فرض کنید اگر امام زاده‌ای خیلی معتبر و محل توجه هست مثل حضرت قاسم در عراق یا حضرت حمزه<sup>۱</sup> یا حضرت سید محمد در بلدی نزدیک سامراء، این جاهایی که تشخص دارند گرچه امام نیستند ولی محل احترام هستند، یعنی تحقق ولایت در آنها هم هست ولی به نحو ضعیف‌تر. در همان جا هم این مسأله حاکم است و اختصاصی نیست.

اللهم صل علی محمد وآل محمد

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع به مقام و موقعیت حضرت قاسم و حمزه علیهما السلام رجوع شود به کتاب روح مجرد ص ۳۴ و ۳۵.